

روایت خلق یک پیروزی شگفت‌انگیز در قرن دهم هجری قمری

روزی که «ایران» به کمک «ایرانیان» آمد

مرضیه‌تراپی‌ها هنگامی که در ۱۲خرداد سال ۹۰۳ خورشیدی شاه اسماعیل یکم در شکارگاه «سراب» درگذشت، اوضاع مرزهای شرقی و غربی ایران به شدت مشوش بود. حکومتی

شیعی صفوی که هنوز چندصباحی ازتشکیل آن می‌گذشت، از سوی عثمانی‌ها در باختر و ازبکان در خاور تهدید می‌شد و تلاش‌های اسماعیل یکم برای عقب راندن دشمن، راه به جایی نبرده بود.

شکست سپاهیان ایران در «چالدران»، با وجود رشادت‌های فراوان سربازان

شاید از بد حادثه، هنگام آغاز حکومت تهماسب یکم، یکی از قدرتمندترین سلاطین عثمانی براین امپراتوری حکم می‌راند؛ سلیمان یکم مشهور به «سلیمان قانونی»، فرمانروایی مقتدر و بی‌باک بود که سیطره شهرتش ملل اروپایی را دچار وحشت می‌کرد. در دوران او، سپاه عثمانی به نزدیکی‌های وین (پایتخت‌اتریش امروزی) رسید و بالکان، به طور کامل به بخشی از امپراتوری عثمانی تبدیل شد. با استقرار تهماسب یکم در قزوین، «اولامه» که از سوی فرمانروای صفوی حکومت آذربایجان را در اختیار داشت، به سودای شاهی گرفتار شد و تصمیم به برکناری و قتل تهماسب یکم گرفت.

او در رأس سپاهی هفت هزار نفره به سوی قزوین روانه شد، به این بهانه که باید وزیر دیار صفوی شود. اما تهماسب یکم دست او را خواند، اولامه گریخت و به دیار سلیمان قانونی رفت و درباره ضعف سپاه ایران، قصه‌ها پرداخت و این چنین بود که سلطان عثمانی برای هجوم به ایران تشویق کرد و سلیمان نیز که به تصرف غرب ایران بی‌ربغیت نبود و ای بسا در سر خیال برانداختن صفویه را می‌پروراند، در سال ۹۱۰ خورشیدی، سپاهی را برای تصرف منطقه «بدلیس» در حدود شمال غربی ایران، به این منطقه گسیل کرد؛ سپاهی جرار و مجهز به سلاح آتشین. «شرف‌خان کرد» که از جانب تهماسب یکم حکومت بدلیس را داشت، به دیار صفوی آمد و فرمانروا را از ماجرا باخبر کرد. تهماسب یکم می‌دانست که تعلل در دفاع باعث پیشروی دشمن خواهد شد. لذا ارتش ایران به فرماندهی تهماسب، راه آذربایجان را پیش گرفت.

ایرانیان که هنوز به سلاح آتشین مجهز نبودند، از شیوه یارتی‌ها بهره برده و به جنگ‌های سریع و ضربتی رو آوردند. تُرکان که در برابر این شیوه قادر به واکنش سریع نبودند، عقب‌نشینی کردند و به این ترتیب، ایرانیان دریافتند که شکست چالدران، اتفاقی بود که یک بار رقم خورد و می‌توان خصم را با وجود کثرت جمعیت و قدرت سلاح، با نیروی تدبیر و شجاعت عقب راند.

با این حال، شکست سال ۹۱۰ خورشیدی، باعث نشد که سلیمان قانونی دست از آذربایجان بردارد. سال بعد، «اولامه» با سپاهی که از عثمانی‌ها گرفته بود به بدلیس آمد و بعد از کشتن «شرف‌خان کرد»، بر آن مسلط شد و در محوچه هجوم ازبکان به خراسان – که بی‌اشارت سلطان سلیمان هم نبود – سپاه عثمانی به ۹۰ هزار سرباز خود را به تبریز رساند و این شهر را بدون درد سر تصرف کرد. این اتفاق در



تصویری از چهره شاه سلیمان یکم (سلیمان قانونی)

هجوم دشمن به مرزهای غربی شاید از بد حادثه، هنگام آغاز حکومت تهماسب یکم، یکی از قدرتمندترین سلاطین عثمانی براین امپراتوری حکم می‌راند؛ سلیمان یکم مشهور به «سلیمان قانونی»، فرمانروایی مقتدر و بی‌باک بود که سیطره شهرتش ملل اروپایی را دچار وحشت می‌کرد. در دوران او، سپاه عثمانی به نزدیکی‌های وین (پایتخت‌اتریش امروزی) رسید و بالکان، به طور کامل به بخشی از امپراتوری عثمانی تبدیل شد. با استقرار تهماسب یکم در قزوین، «اولامه» که از سوی فرمانروای صفوی حکومت آذربایجان را در اختیار داشت، به سودای شاهی گرفتار شد و تصمیم به برکناری و قتل تهماسب یکم گرفت.

او در رأس سپاهی هفت هزار نفره به سوی قزوین روانه شد، به این بهانه که باید وزیر دیار صفوی شود. اما تهماسب یکم دست او را خواند، اولامه گریخت و به دیار سلیمان قانونی رفت و درباره ضعف سپاه ایران، قصه‌ها پرداخت و این چنین بود که سلطان عثمانی برای هجوم به ایران تشویق کرد و سلیمان نیز که به تصرف غرب ایران بی‌ربغیت نبود و ای بسا در سر خیال برانداختن صفویه را می‌پروراند، در سال ۹۱۰ خورشیدی، سپاهی را برای تصرف منطقه «بدلیس» در حدود شمال غربی ایران، به این منطقه گسیل کرد؛ سپاهی جرار و مجهز به سلاح آتشین. «شرف‌خان کرد» که از جانب تهماسب یکم حکومت بدلیس را داشت، به دیار صفوی آمد و فرمانروا را از ماجرا باخبر کرد. تهماسب یکم می‌دانست که تعلل در دفاع باعث پیشروی دشمن خواهد شد. لذا ارتش ایران به فرماندهی تهماسب، راه آذربایجان را پیش گرفت.

ایرانیان که هنوز به سلاح آتشین مجهز نبودند، از شیوه یارتی‌ها بهره برده و به جنگ‌های سریع و ضربتی رو آوردند. تُرکان که در برابر این شیوه قادر به واکنش سریع نبودند، عقب‌نشینی کردند و به این ترتیب، ایرانیان دریافتند که شکست چالدران، اتفاقی بود که یک بار رقم خورد و می‌توان خصم را با وجود کثرت جمعیت و قدرت سلاح، با نیروی تدبیر و شجاعت عقب راند.

با این حال، شکست سال ۹۱۰ خورشیدی، باعث نشد که سلیمان قانونی دست از آذربایجان بردارد. سال بعد، «اولامه» با سپاهی که از عثمانی‌ها گرفته بود به بدلیس آمد و بعد از کشتن «شرف‌خان کرد»، بر آن مسلط شد و در محوچه هجوم ازبکان به خراسان – که بی‌اشارت سلطان سلیمان هم نبود – سپاه عثمانی به ۹۰ هزار سرباز خود را به تبریز رساند و این شهر را بدون درد سر تصرف کرد. این اتفاق در

قزلباش که فرمانروای جدید را کودکی ناتوان می‌دانستند، سرکشی آغاز کردند. «چوهه سلطان وکیل»، خواهرزاده تهماسب یکم، ووزیر او که از طایفه «تکلو» (یکی از طوایف قزلباش) بود به دست رقیبش، «حسین‌خان شاملو» به قتل رسید و آتشی به انبار کاه افتاد.

نزاع میان طایفه تکلو و شاملو به شدت بالا گرفت و کشتار بزرگان در حالی که بخش‌هایی از کشور هنوز در تصرف بیگانگان بود، توسعه یافت. تا اینکه تهماسب یکم به ۱۸سالگی



تصویر شاه طهماسب اول صفوی اثر فرخ بیگ

اتاتولی آورد و به این ترتیب، وضعیت دفاعی را به یک حمله برقی آسا تبدیل کرد. با محاصره دِژوان، سلیمان نیروی قدرتمندی را برای امداد حاکم شهر فرستاد، اما سربازان ایران تا پای جان ایستادند و با رشادتی کم‌نظیر، سپاه قدرتمند ترکان را عقب راندند و توپخانه آن را متصرف شدند. «سنان‌پاشا» که فرماندهی ارتش عثمانی را برعهده داشت و به قدرتش سخت غره بود، در حصار سواران ایران قرار گرفت و تن به مرگی خفت بار داد.

سلیمان قانونی ناچار برای تجدید قوا عقب نشست و خود را به بغداد رساند. سپاه ایران که جانی دوباره یافته و امید دوباره در دل و ذهن سرداران و سربازانش خانه کرده بود، بی‌محبا و پرشتاب خود را به تبریز رساند و بعد از نبردی سخت و سنگین، بقایای سپاه عثمانی را از شهر راند و تبریز، دوباره به آغوش میهن بازگشت. شاه تهماسب یکم که خیر تصرف بغداد و بخشی از نواحی غربی ایران را به دست سپاه عثمانی شنیده بود، با وجود کم‌سن (۲۰ساله بود) دست به اقدامی تهورآمیز زد، پس از ۲۱ روز استراحت در تبریز، در حالی که سرما بیداد می‌کرد، ارتش ایران را به سوی منطقه «وان» جایی در غرب

برای درهم شکستن ایرانیان، چند بار دیگر تکرار شد اما پایمردی ایرانیان اجازه نفوذ دوباره را به عثمانی‌ها نداد. این کشمکش‌ها، در نهایت به قرارداد صلح میان ایران و عثمانی انجامید، صلحی که به «صلح آماسیه» شهرت یافت و در سال ۹۶۹ قمری (۹۴۰ خورشیدی)، به چند دهه جنگ پایان داد. ایران توانست قدرت خود در شمال غرب را تثبیت و عثمانی را به پذیرش مدارا و احترام با اتباع ایرانی که به قصد زیارت به عتبات و حجاز می‌رفتند، مجبور کند.

آنچه باعث صلح آماسیه شد درباره صلح آماسیه ذکر چند نکته تاریخی ضروری است: -نخست اینکه ایرانیان این صلح عزتمندانه را با جنگی دلآورانه به دست آوردند.

-دوم آنکه در جریان جنگ‌هایی که از آن صحبت کردیم، ایران آغازگر نبرد نبود، اما در نهایت پایان آن را رقم زد و دشمن را با شرایط مدنظر خودش به پای میز مذاکره کشاند و صلحی را که در برگیرنده خواسته‌ها و حقوق ایرانیان بود، به دست آورد.

- سوم هم اینکه ورود به مذاکرات صلح با دست بالا و قوی باعث شد که قرارداد آماسیه سال‌ها دوام پیدا کند و دشمن، آن را به عنوان نشان ضعف ایرانیان تلقی ننماید.



شماره ۴۳۴
۱۳ اسفند ۱۳۹۴
۲۲ بهمن ۱۳۹۴
شماره ۴۳۴

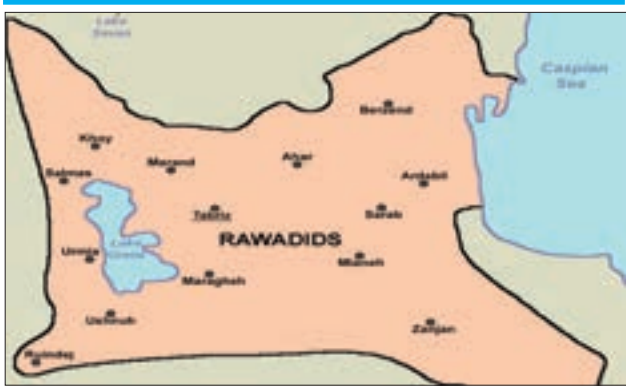
شماره ۱۵



ایران
نامه

درباره قیام‌های خراسان پس از مرگ ابومسلم (بخش اول)

«راوندیان» یا قیام‌پرندگان خیالی!



غلامحسین نوعی | خراسان بزرگ در ادوار مختلف تاریخ، یکی از بزرگ‌ترین حوزه‌های تمدن ایران بوده و به همین دلیل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و حتی در برابر عراق قرون نخستین هجری به نوعی مرکزیت سیاسی، اقتصادی و مذهبی دارد. کما اینکه خراسان و خراسانیان هستند که در برافتادن بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان، یکی از نقوش اصلی را ایفا می‌کنند. اگرچه که خود ابومسلم، سردار خراسانی‌ها خیلی زود از صحنه سیاست خراسان حذف می‌شود، اما خراسانی‌ها با قیام‌های هر از گاهی خود، همچنان مرکزیت خراسان را در این دوره مهم تاریخی حفظ می‌کنند.

در نوشتار پیش‌رو که به صورت دنباله‌دار خواهد بود به جنبش‌ها و قیام‌هایی پرداخته‌ایم که بعد از مرگ ابومسلم در خراسان بروز کرده است.

نکته، شکل کامل این مقاله پیش‌تر با عنوان «بررسی قیام‌های خراسان در قرن دوم هجری با تأکید بر نقش زرتشتیان» در شماره نوزدهم سال پنجم پژوهشنامه تاریخ تابستان سال ۱۳۸۹ منتشر شده است.

● قیام راوندیان

شگفت‌انگیزترین جنبشی که خراسانیان در پوشش خون‌خواهی قتل ابومسلم به راه انداخته‌اند، «نهضت راوندیه» است. درباره اینکه مقر و خیزشگاه اصلی راوندیان کجاست، بیشتر مورخان بر این عقیده‌اند که منظور همان راوند خراسان است که در منطقه نیشابور قرار گرفته است.

تنها شخص مخالف این نظریه «دوزی» هلندی است که راوندیان منشأ این قیام را از راوند کاشان و اصفهان می‌داند که با توجه به ویژگی‌ها و شرایط سیاسی و اجتماعی آن عصر، چنین نظریه‌ای دور از حقیقت به نظر می‌رسد.

نتیجه نگرفتن خراسانیان از قیام‌هایی که به بهانه خون‌خواهی ابومسلم انجام می‌دهند باعث می‌شود که راوندیان شیوه و روش کار خود را تغییر دهند. آن‌ها تلاش می‌کنند که این بار قلب خلافت عباسی را هدف قرار دهند. تا بتوانند به اهداف و خواسته‌های خود برسند. آنان با این ادعا که «منصور»، خلیفه عباسی، خدای آن هاست به طرف مرکز خلافت حرکت کرده و منصور و کاخش را پرستش می‌کنند. نقشه آنان چنان زیرکانه است که اگر هوشیاری منصور نبود، به‌راحتی می‌توانستند خلیفه را با شیوه خودش به قتل برسانند.

منصور در ابتدا دستور زندانی کردن حدود دویست نفر از راوندیان را صادر می‌کند، اما این زندانی‌ها پس از مدتی توسط مابقی یاران خود از زندان آزاد می‌شوند و به بهانه تشییع جنازه به طرف قصر منصور به راه می‌افتند. آن‌ها در این راه همواره شعار می‌دهند: «منصور خدای ماست.»

● راوندیان چه کسانی هستند؟

حال این سؤال مطرح می‌شود که واقعا راوندیان چه کسانی بوده‌اند؟

محمد بن الطقطقی در این باره می‌نویسد: «راوندیان که در خراسان جامه‌های خود را سیاه کرده و به سوده معروف شدند، اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب‌زادگان ایرانی بودند که به یاری ابومسلم خراسانی و سلمه خلال شیعه معروف علی، بر ضد دولت عربی بنی‌امیه قیام کردند.»

ممتحن نیز می‌نویسد: «راوندیه، اصحاب عبدا... راوندی و آن‌ها را عباسیه یا شیعه آل عباس نیز گویند. آن‌ها امامت را بعد از پیامبر حق عباس و فرزندان او می‌دانستند و ابومسلم را بعضی از این فرقه شمرند.»

اما آیا می‌توان پذیرفت که دهقانان و نجیب‌زادگان خراسانی که در دولت تازه و دین جدید تا اندازهای همان مقام و منصب‌های پیشین را در اختیار داشته‌اند، دست به چنین اقدام خونینی بزنند؛ در حالی که ما می‌دانیم که یکی از عوامل اصلی شکست قیام‌هایی که توسط خراسانیان علیه حکومت‌های عربی به انجام می‌رسیده، کناره‌گیری همین دهقانان و نجیب‌زادگان بوده است.

آیا این مسئله را می‌توان پذیرفت که ایرانیان و به‌ویژه خراسانیان آن قدر از اوضاع سیاسی و اجتماعی جاری در جهان اسلام آگاه بوده‌اند که امامت را حق عباس می‌دانسته‌اند؟ حال اگر ما تمام موارد فوق را بپذیریم چرایی صدور دستور قتل عام بهترین یاران منصور توسط او را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم؟ و اگر آن‌ها واقعا منصور را خدا می‌دانسته‌اند، باید مطیع صد درصد خدای خود باشند نه اینکه به زندان خدای خویش هجوم برده و سپس به طرف قصر خود خدا حمله کنند. به نظر می‌رسد که نهضت راوندیان با توجه به اعتقاداتی که داشته‌اند و با توجه به ناحیه‌ای که قیام خود را از آنجا آغاز کرده‌اند، تلاش مجددی بوده از طرف گروه‌های دینی غیرمسلمان به خصوص زرتشتیان که علیه حکومت مکار و ظالم بنی‌عباس به منصه ظهور رسیده است. در واقع تلاش آن‌ها توطئه‌ای بوده برای نابودی شخص خلیفه که به هیچ‌وجه آن را قبول نداشته‌اند. درباره اعتقادات این گروه بیشتر مورخان بر این باورند که آنان معتقد به تناسخ روح بوده‌اند و معتقد بودند که روح آدم در عثمان بن نهیک و روح جبرئیل در ابوالهثیم بن معاویه راه یافته و منصور نیز خداست.

راوندیان ظاهرا آرای مزدک را نیز درباره اشتراک زنان قبول داشته‌اند و درباره خودشان نیز بر این باور بوده‌اند که دارای نیروی اعجاز‌آمیزی هستند و بعضی از آن‌ها به خیال آنکه قادر به پروازند، خود را از جاهای بلند پرتاب می‌کرده‌اند.

● شاخه‌های راوندیه

البته باید گفت که در همین زمان شاهد فرقه‌های دیگری نیز هستیم که شاید بتوان آن‌ها را شاخه‌های راوندیه به حساب آورد، چرا که آرا و عقاید آن‌ها بسیار شبیه راوندیه است و از طرفی محدوده آن‌ها نیز همین خراسان بزرگ و همدفشان نیز همان هدف راوندیان یعنی نابودی حکومت عربی اسلامی عباسیان است. فرقه‌هایی چون «زرامیه» و «خداشیه» را می‌توان در این زمره به حساب آورد. از این بین محققان براین باورند که فرقه زرامیه از «کسیانیه» منشعب شده است. آن‌ها پیرو شخصی به نام رزام هستند و معتقدند امامت از علی بن ابی‌طالب به محمد بن حنفیه منتقل شده و از او به پسرش هاشم و از ابوهاشم به علی بن عبدا... بن عباس، مرکز نشر و نمای این طایفه خراسان و به‌ویژه شهر مرو بوده است. آن‌ها باور داشتند که روح خداوند در ابومسلم حلول کرده و اگر او موفق شد که دولت بنی‌امیه را سرنگون کند به همین دلیل بوده است.

آن‌ها ابومسلم را زنده جاویدان می‌دانستند و اگر کسی از آن‌ها سؤال می‌کرد: «چه کسی به دست منصور کشته شده؟» در پاسخ می‌گفتند: «شیطان بود که در چشم مردم به صورت ابومسلم درآمده بود.» اما درباره فرقه خداشیه، ابن اثیر چنین می‌نویسد: «در آن سال بکیر بن ماهان برای ریاست شیعیان بنی‌العباس مقیم خراسان معاربن یزید را روانه کرد و او در مرو اقامت گزید و نام خود را به نام خدش تبدیل کرد. او برای خلافت محمد بن علی دعوت و تبلیغ کرد. مردم به اجابت دعوت او شتاب کردند و گرویدند. بعد او دعوت خود را تغییر داد و کیش خرمی را گزید و زنان را برای همه مباح و روزه و نماز را باطل کرد. روزه فقط بسته به نام امام باشد که نام او مکتوم و غیرمعلوم است. خدش مسیحی بود و در کوفه مسلمان شد و به خراسان رفت.» طبق گفته ابن اثیر خدش و یاران او به ابوبکر و عمر نیز دشنام می‌دادند... چنان که اسد بن عبدا... برادر خالد بن عبدا... القصری، حاکم خراسان در هنگام مجازات پیروان این شخص می‌گفته است: «خدا را سپاس که انتقام ابوبکر و عمر را از تو کشید.»

ادامه دارد...